خاتمی
درس آموخته ای از مکتب امام خمینی

در طول حیات انقلاب افراد مختلفی از نظر اندیشه به امام خمینی احساس تعلق می کردند و بلکه، اندیشه خود را رهین شخصیت وی می دانستند و خاتمی نمونه ای از این دست افراد است. از سوی دیگر دوره هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی این مسأله را ممکن می سازد که عملکرد هشت ساله وی نسبت به تعلقات او سنجیده شود لذا در یک نگاه کلی موارد زیر قابل ملاحظه است:

محسن رشید*

۱- نسل مخاطب امام خمینی و نسل مخاطب خاتمی

واقعیت آن است همچنانکه نسل دوم انقلاب از امام خمینی هویت گرفتند، بخشی از هویت و دستاوردهای نسل سومی ها زاییده تلاش های خاتمی است.

خاتمی اما برخلاف تصور رایج مهمترین ابزارها و موقعیت های ترویج اندیشه خود را در اختیار نداشت و درست به همین دلیل است که نسل سومی ها کمتر از نسبت اندیشه و سرنوشت خود با تلاش های خاتمی آگاهی و به آن اعتراف دارند.

امام خمینی اگر به نسل دوم هویت بخشید، تا حدودی ابزارهای ترویج اندیشه خود را در اختیار داشت. مهمترین ابزار او مردم بودند و رسانه های رسمی هم تقریباً ناگزیر از افکار عمومی تبعیت می کردند و اگر ابزار امام خمینی نبودند ودر برخی موارد در جهت اندیشه او حرکت نمی کردند، اما در تقابل آشکار با او هم نبودند. این در حالی است که رسانه های رسمی به روشنی به تقابل با خاتمی پرداختند.

لذا خاتمی اگرچه زبانی مردمی داشت و متقابلاً مهمترین ابزار ترویج اندیشه او هم همچون امام خمینی، مردم بودند، اما رسانه های رسمی نمی خواستندآنچه را که خاتمی برای مخاطبانش دارد بیان کنند بلکه به روشنی کوشیدند تا مردم را به بی تفاوتی ودر برخی از صحنه ها به مخالفت بکشانند.

۲ - نسل معاصر امام خمینی ونسل معاصر خاتمی

امام خمینی بزرگترین و بیشترین مشکل را با متحجرین داشت تا آنجا که برای حوزه ای که خود پرورش یافته آن بود، عنوان «هوگ آبادتحجر و مقدس مآبی» را به کار می برد. او خود می گفت «خون دلی که پدر پیرتان از دست این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است».

میدان تلاش و فعالیت متحجرین در دوران امام خمینی، در دل حوزه ها بود، این در حالی است که میدان فعالیت آنها علیه خاتمی، در سطح کل کشور نیز گسترش یافت و آنها در سطوح مختلف با خاتمی درگیر شدند.

امام خمینی خود نگین حوزه بود. شاگردان فراوان و عناصر تأثیرگذاری داشت. اگرچه واقعیت این است که اکثر این عناصر را با شکنجه و ترور به شهادت رساندند اما به هر حال بخش وسیعی از حوزه با او موافق بودند، حال آنکه حوزه هیچ گاه از خاتمی حمایت نکرد.

۳ - امام خمینی و خاتمی در ساحت اندیشه و روشنفکری

تردیدی نیست که امام خمینی قرائتی جدید و نوگرایانه از دین داشت، اما او خود می توانست مبدع یک قرائت جدید باشد و تا حدودی امکان طرح این قرائت جدید را داشت.

البته نباید نادیده گرفت که حتی امام خمینی نیز با محدودیت های فراوانی در این زمینه مواجه بود و او تنها به ضرورت و در مسائل مستحدثه دیدگاههای جدیدی خود را طرح می کرد.

هنگامی که حکم او درباره شطرنج طرح شد، عضو شورای فتوای خود او، در برابرش به گونه ای رفتار می کرد که بوی حرمت شکنی می داد.

اما با این حال هنگامی که پای اصول به میان می آمد امام خمینی هرگز کوتاه نیامد درست به همین دلیل بود که شخصی درباره او گفته امام خمینی ۱۵۰ بدعت وارد دین کرد. او در روزهای بحرانی پس از پیروزی انقلاب و دوران جنگ به علت رعایت دیگران و جولگیری از ریزش نیروها از بیان بسیاری از دیدگاههای خود، خودداری کرد. این یک واقعیت است که برخی از کسانی که امروز دم از همسویی با نظام می زنند، روزگاری امام را حتی مجتهد می دانستند.

در حالی که آثار برجسته فقهی، درس ها و شاگردان درس خارج او اسناد علمی روشنی برای اثبات جایگاه مرجعیت او بود.

آری آنها که امروز انتقادات بی پایه خود را علیه امام تعطیل کرده اند وگویی به صنف طرفداران نظام پیوسته اند اما در گذشته تا آنجا پیش رفتند که می گفتند: اساساً اجتهاد امام خمینی تنها به مصلحت و برای جولگیری از قتل او توسط شاه از سوی برخی از روحانیون امضا شد. و برخی تا سرحد تکفیر امام خمینی پیش رفتند.

خاتمی قرائت جدید امام خمینی را با ادبیات روز بدون نام خمینی به عرصه مدیریت کشور و سیاست آورد، اما روشن است متحجرینی که با امام آشکارا برخورد نمی کردند، با خاتمی آشکارا برخورد کردند و قرائت جدید او را چیزی شبیه ارتداد دانستند و خاتمی را هم تکفیر کردند، اما تکفیر خاتمی به روشنی صورت گرفت چرا که در دوره خاتمی آنها در هم رسانه ها نفوذ داشتند و خاتمی البته همچون خمینی از جایگاه و وجهه فقهی بلند فقهی او برخوردار نبود و برای آنها که به تخریب شخصیت بزرگ فقهی امام می پرداختند، تخریب خاتمی به راحتی ممکن بود. درست به همین دلیل است آنها که در مورد امام خمینی می گفتند فقیه نیست، درباره خاتمی می گفتند روح بی دینی است.

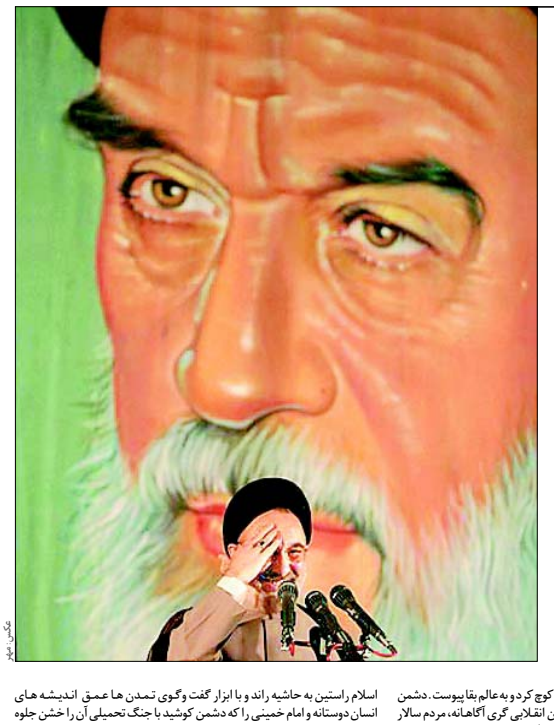

عکس: مهر

شخصیت فقهی، عرفانی و سیاسی امام خمینی خود جریان ساز بود اما خاتمی و بیش از آنکه جریان ساز باشد، خود زاییده جریانی بود که امام خمینی ایجاد کرده بود. اما در عین حال خاتمی به دنبال امام خمینی هیچ گاه اندیشه را در بستر جناح بندی وارد نکرد. اندیشه را به سیاست و جناح های سیاسی نفروخت و اساساً جناحی عمل نکرد. خاتمی رفتاری رهبری گونه در عرصه عمل سیاسی در پیش گرفت و هرگز رأی مردم را خرج جناح خویش نکرده، با این ابزار به عنوان قوه ای علیه جناح های رقیب ظاهر نشد.

۴- نقش تاریخی امام خمینی و خاتمی

واقعیت آن است که امام خمینی سرنوشت و تاریخ بشریت را پس از رنسانس برای اولین بار به گونه ای دیگر ورق زد اما صاحبان قدرت، شخصیتی وحشی و جاه طلب را همچون صدام در برابر اندیشه و فرهنگ جدیدی قرار دادند که قرار بود از ایران صادر شود وتمام سعی خود را کردند تا اندیشه امام را در درون مرزهای ایران محاصره کند. اما امام با مقاومت در جنگ و به قیمت خون شهیدان پیام الهی خود را به آن سوی مرزها فرستاد که حاصل آن حداقل دو نتیجه بزرگ را در سطح بین الملل به دنبال داشت.

۱ - خروج ارتش سرخ از کابل ۲ - انقلاب سنگ فلسطین

اما هنگامی که امام خمینی از این جهان گذرا کوچ کرد و به عالم بقا پیوست. دشمن مدلی رادیکال، غیرعقلانی و خشن را جایگزین انقلابی گری آگاهانه، مردم سالار دموکراتیک وبشر دوستانه امام خمینی کرد که نتیجه آزادی بخش زحمات او را معکوس نشان می دهد. طالبان با زبان خون امام خمینی به خوبی موج سواری کرد.

و خون مردم بی گناه را به نام اسلام مباح دانستند اما خاتمی طالبان را از صحنه اسلام راستین به حاشیه راند و با ابزار گفت وگوی تمدن ها عمق اندیشه های انسان دوستانه و امام خمینی را که دشمن کوشید با جنگ تحمیلی آن را خشن جلوه دهد و به جنگ عرب و عجم و شیعه و سنی معرفی کند و در چارچوب مرزهای ایران نگاه دارد، تا مقر سازمان ملل پیش برد و آن را جهانی کرد.

در واقع خاتمی احیا گر پیام جهانی امام خمینی برای بشریت بود و حضور اندیشه او به خوبی به حذف مدل اسلام بدلی طالبانی انجامید.

در حالی که صدام برای سد کردن و جلوگیری از جهانی شدن اسلامی از نوع خمینی تربیت شده بود خاتمی به گونه ای رویکردهای نوگرایانه و پیوند سنت و مدرنیته را دراندیشه امام خمینی برجسته کرد که موضوعی به نام اختلاف عرب و عجم و شیعه و سنی اساساً دیگر جای طرح نداشت.

۵ - خاتمی، ذخیره ای برای مردم

خاتمی اکنون همچون میرحسین موسوی به ذخیره ای برای مردم تبدیل شد. همچنانکه میرحسین ذخیره ای است که در گزینش ها، مردم، قبل از هر کس سراغ او می روند و در خانه او را می زنند، خاتمی هم امروز در جایگاهی مشابه او می نشیند. و در قبال اکنون از خاتمی و میرحسین موسوی توقع بهره برداری از این موقعیت می رود و از دیگران نیز انتظار یاری وجود دارد. حداقل انتظارها از خاتمی و موسوی این است که در حوزه اندیشه به غبارزدایی از غنای فرهنگی اندیشه امام خمینی و احیای آن بپردازند.

فراموش کردن میراث گذشته در حالی که نردبان ترقی ما بوده است. نوعی خودکشی محسوب می شود.

۶ - کاربری ریاضت درصحنه مدیریت

در پایان باید اشاره کنم که یکی از مهمترین ویژگی های شخصیت امام خمینی که در صحنه سیاسی هم کاربرد داشت این بود که او به خود سخت می گرفت و در یک اصطلاح عامیانه به نفس خویش باج نمی داد.

اگرچه عموم متحجرین برخی از جاه طلبان نیز در رفتار خود نوعی سخت گیری و ریاضت نفسانی را به کار می بندند، اما ریاضت متحجرین نه تنها کاربردی نیست بلکه مشکل آفرین است. زیرا متحجرین به راحتی بر سر دو راهی اصلی - فرعی قدرت تشخیص صحیح نداشته و فرع را بر اصل ترجیح می دهند و لذا بزرگترین ضربه ها را به جامعه می زنند. اما برخی از جاه طلبان که از طریق ریاضت نفس به اعتماد نفس می رسند از آنجا که ریاضت را دست مایه جاه طلبی قرار داده اند، مسلماً بر سر دو راهی حفظ آبرو وحفظ اصول، آبرو را بر می گزینند.

هرگز آبروی خود را وسط نمی گذارند. این در حالی است که شخصیت های زاهد و عارفان واقعی نه تنها در دو راهی های اصلی و فرعی خطا نمی کنند، بلکه برای حفظ اصول از آبروی خود هم می گذرند.

واقعیت آن است شخصیت هایی که به خود باج نمی دهند، به دشمن و قدرت های فرصت طلب هم باج نخواهند داد. در سیاست کسی مقتدرتر است که نقطه ضعف کمتری داشته باشد. اگر بشر هیچ نقطه ضعفی جز نقطه ضعف شخصیتی نداشته باشد برای شکست او در عرصه سیاسی کافی است. تنها شخصیت های قدرتمند سازش نمی کنند اما این موضوع به معنای آن نیست که آنها هرگز انعطاف ندارند.

آنها به مقتضای زمان به نفع اصول انعطاف خواهند داشت.

خاتمی در مکتب خمینی اصلی ترین مسأله را حفظ نظام می دید. بر این اساس آنچه که در رفتار خاتمی از نگاه بیرونی نوعی سازشکاری تلقی می شد نشان دهنده ایثار و رفتار اصولی او بود که به راحتی آبروی خود را هم بر سر آن گذاشت.

لذا خاتمی به پیروی از استاد خود از اصول عدول نکرد و برای حفظ اصول نه سازش بلکه فداکاری کرد.

*** رئیس مؤسسه تحقیقات و مطالعات جنگ سپاه پاسداران**

تحلیل روش اصلاحی خاتمی بر اساس مدل «ساختار - کارگزار»

قانون گرایی، هم استراتژی هم تاکتیک

رحمان قهرمان پور

در مباحث نظریه سیاسی، بحث تعامل ساختار و کارگزار یکی از اصلی ترین مباحث است. در مرکز ثقل این بحث این سؤال مطرح است که آیا این افراد هستند که ساختارهای اجتماعی و سیاسی را تغییر می دهند یا ساختارها هستند که رفتار افراد را شکل می دهند؟ ادامه این بحث تا حال حاضر منجر به ظهور نظریه هایی همچون نظریه ساخت یابی گیدنز شده است که بر تعامل ساختار و کارگزار با گذشت زمان تأکید می کند. مثال ساده برای فهم ایده گیدنز این است که وقتی یک راننده (کارگزار) در یک اتوبان حرکت می کند، خط کشی و محدوده اتوبان (ساختار) او را محدود می کند، ولی در عین حال با گذشت زمان، راننده (کارگزار) می تواند آزادی عمل خود را بیشتر کرده و بین خطوط جابه جا شده، سرعت خود را کم یا زیاد کند. در چنین حالتی، عمل راننده، تبدیل به بخشی از خود ساختار می شود. یعنی نحوه رانندگی او دیگران را تحت تأثیر قرار می دهد. اگر این بحث را در حیطه مسائل اجتماعی - سیاسی مورد توجه قرار دهیم، سؤال این است که آیا هر فردی می تواند ساختار را تحت تأثیر قرار دهد یا نه؟ در پاسخ به این پرسش، روان شناسی اجتماعی بر یک اصل بسیار مهم تأکید می کند:

«به میزانی که افراد قوی تر می شوند، میزان تأثیرپذیری آنها از واقعیت های اجتماعی (ساختار) کمتر شده و میزان تأثیرگذاری آنها بر ساختار افزایش می یابد.» بنابراین، برای خروج از دور باطل بحث فرد و نهاد، یا کارگزار و ساختار باید توجه خود را به محیط ساختار و کارگزار و نیز نوع ساختار و کارگزار معطوف کنیم. ممکن است فرهنگ سیاسی یک جامعه مثل ایران منجی پرور و قهرمان پرور باشد؛ در چنین بستر اجتماعی کارگزار به مراتب قدرت بیشتری دارد تا جامعه ای که اصولاً علاقه ای به قهرمان پروری ندارد. از طرف دیگر، توجه به عنصر زمان نشان می دهد که در زمان های خاصی نظیر اوضاع بحرانی، روان شناسی جمعی به سمت پیدا کردن یک قهرمان و محول کردن وظایف به او حرکت می کند و در چنین حالتی دوباره نقش کارگزار در شکل دادن به ساختارها افزایش پیدا می کند. حادثه یازدهم سپتامبر و نقش بوش در شکل دهی به سیاست های آمریکا و تغییر برخی ساختارها را می توان نمونه این مورد دانست. در چنین حالتی کارگزار (رئیس جمهوری) با اتکا به بحرانی بودن شرایط و منتخب مردم مقاومت های موجود در ساختار را تضعیف می کند.

فرایند تعامل ساختار - کارگزار در ایران

مشکل اصلی در ایران معاصر، همچنان که آقای خاتمی نیز به درستی آن را تشخیص داد، مشکل بی قانونی یا عدم پایبندی به قانون (ساختار) است. از این منظر، استبداد ایرانی یعنی اینکه فرد (کارگزار) نهادهای قانونی (ساختار) را در خدمت اهداف خود درآورده و مطابق میل خود، آنها را تغییر می دهد. ایجاد یک شبه نهادها و یا حذف و تعطیلی یک شبه نهادهایی چون احزاب، اتحادیه ها و نظایر اینها، تبلور عینی این واقعیت است. ساختارها بنا به ماهیت خود، همواره طرفدار حفظ وضع موجود بوده و در مقابل تحول و اصلاحات مقاومت می کنند. از همین رو یک منظر استراتژیک، اتکای بیش از حد کارگزار به ساختار در ایران، موجب تضعیف خود کارگزار در بلندمدت می شود.

هم رضاشاه و هم مصدق در تحلیل نهایی، قربانی ساختارها شدند. با این تفاوت که رضاشاه ساختارها را به خود وابسته کرده بود اما مصدق خود را به ساختار وابسته کرده بود. عدم پایبندی رضاشاه به هر نوع قانون (ساختار) و پایبندی بیش از حد مصدق به قانون و اصول دموکراتیک (ساختار) منجر به نتیجه یکسانی شد. به این معنا، رهبری که بخواهد در ایران قربانی تعامل ساختار و کارگزار نشود، باید به این واقعیت تن در دهد که: «قانون خوب است، اما نه هر قانونی».

معنای این عبارت آن است که یک مصلح اجتماعی در ایران باید میان ساختار (قانون) و کارگزار (فرد و افراد جامعه) نوعی تعادل ایجاد کند و در دام بی قانونی یا رعایت بیش از حد قانون نیفتد. زیرا هر دو به یک اندازه خطرناک هستند.

دوم خرداد و فرایند تعامل ساختار - کارگزار

در جریان دوم خرداد از همان ابتدا دو جریان مشخص وجود داشت. یک جریان بر تغییر سریع ساختارها (نهادهای انتصابی) با اتکا به جنبش اجتماعی ایجاد شده تأکید می کرد و جریان دیگر بر پیشبرد فرایند اصلاحات در چارچوب ساختارهای موجود پافشاری می نمود. از نظر جریان نخست، جنبش دوم خرداد یک جنبش اجتماعی عقلانی و مستحکم بود و در صورت استفاده درست از آن می توانست اصلاحات را به سرعت پیش برد. اما جریان دوم، نسبت به جنبش اجتماعی نگاه واقع بینانه تری داشت و آن را متشکل از گروه ها و اقشار مختلف اجتماعی می دانست که برخی از آنها حتی با تضعیف ساختارهای موجود مخالف بودند. آقای خاتمی غالباً از رویکرد دوم جانبداری می کرد، ایشان از تغییر ساختارها در چارچوب های قانونی استقبال می نمود. خطای استراتژیک جریان نخست اتکای بیش از حد به جریان دوم خرداد و منسجم پنداشتن آن بود. این عده معتقد بودند که در ایران معاصر تغییر و اصلاحات تنها از راه جنبش های اجتماعی ممکن است. این جنبش ها از آنجا که حاوی هدف های متعدد اجتماعی می باشند، می توانند حول یک موضوع (مانند اصلاحات) به اجماع نظر برسند و رهبران را وادار به انجام تغییرات کنند. از نظر این عده، خاتمی نه رهبر اصلاحات بلکه نماینده برگزیده آن بود و از همین رو باید به خواست های جنبش تن درمی داد. اما مشکل تحلیلی این گروه همان بود که خاتمی آن را تشخیص داده بود و مدام در سخنان خود از عدم تعرض به ساحت دین و توجه به حساسیت های دینی بخش هایی از جامعه سخن می گفت. خاتمی بر این باور بود که جنبش دوم خرداد صرفاً متشکل از دانشجویان و روشنفکران نیست. در دوراندیش ترین نقاط ایران به شخص خاتمی رأی داده اند، مثلاً چون سید بود. آنها در صدد ایجاد یک جنبش اجتماعی - سیاسی نبودند.

همین طور عده ای دیگر فقط به دلیل مخالفت با جناح حاکم، به آقای خاتمی رأی داده بودند. بسیاری از زنانی که به خاتمی رأی داده بودند، خواستار تغییر ساختارهایی بودند که حقوق زنان را نادیده می گرفت. به این ترتیب جنبش دوم خرداد شامل طیف بسیار گسترده ای از خواست ها بود که جمع کردن آنها در یک جا و یک تقاضا بسیار مشکل بود و نیاز به یک انتخاب استراتژیک داشت. ناتوانی در این امر می توانست منجر به افزایش انتظارات و تقاضاها شده و ناامیدی از جنبش و رهبران آن را در پی داشته باشد، چیزی که در عمل اتفاق افتاد.

از این منظر، خطای استراتژیک جریان نخست را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱ - عدم توجه به ماهیت ناهمگون جنبش دوم خرداد و اتکا به بخش روشنفکری این جنبش که محدود به شهرهای بزرگ و نیز اقشار خاصی از مردم ایران بود؛

۲ - عدم توجه به قدرت ساختارها و تمایل آنها به مقاومت در برابر تغییرات سریع؛

۳ - عدم توجه به نقش رهبری خاتمی و تأکید بر نقش وی به عنوان نماینده جنبش دوم خرداد که در عمل موجب تضعیف نقش کارگزار (فرد) در برابر ساختار شد؛

۴ - افزایش انتظارات و تقاضاها به منظور اعمال فشار بر ساختارها در کوتاه مدت بدون توجه به آثار بلندمدت آن که در عمل موجب ایجاد حس ناامیدی شد. طبیعی بود که جنبش نمی توانست به این همه تقاضا پاسخ دهد.

در مقابل جریان نخست، خاتمی به یک انتخاب استراتژیک دست زد تا بتواند تقاضاهای متنوع برآمده از جنبش دوم خرداد را ذیل یک موضوع جمع کند. این موضوع همانا «قانونمند کردن» و تن در دادن به قانون و در رأس آنها قانون اساسی بود. در واقع خاتمی به دلایل زیر ناگزیر از انتخاب استراتژیک بود:

۱ - جنبش باید ذیل یک موضوع مورد توافق به حرکت خود ادامه می داد و از پراکندگی و گستردگی تقاضاها و در نتیجه افزایش انتظارات جلوگیری می کرد؛

۲ - تأثیر کارگزار بر ساختار باید ذیل یک موضوع استراتژیک صورت می گرفت وگرنه امکان تغییر ساختارها از مجرای تضاد و تعارض میان ساختار و کارگزار کم بود؛

۳ - گزینه استراتژیک باید برای جنبش دوم خرداد هویت مجزایی ایجاد می کرد. زیرا در غیر این صورت ممکن بود دیگران جنبش را ادامه اقدامات خود تلقی کنند. به همین دلیل این اجماع نظر در میان جنبش دوم خرداد، آن هم به صورت ناخواسته به وجود آمد که جنبش نباید اصلاحات اقتصادی را گزینه استراتژیک خود انتخاب کند.

در چنین فضایی که تا حد زیادی سیاسی شده بود، خاتمی قانونمداری را به عنوان گزینه استراتژیک برگزید، زیرا بر این باور بود که:

۱ - مشکل اصلی ایران در یک صد سال گذشته همانا یک کلمه میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی یعنی «قانون» بوده است.

۲ - قانون پیش نیاز نظم است و نظم اصلی ترین عامل پیشرفت هر نوع فرایند اجتماعی است.

۳ - قانونمندی بیش از آنکه شعاری سیاسی باشد، شعاری حقوقی است و اغلب حوزه های مورد اختلاف نظیر حوزه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را پوشش می دهد. به همین دلیل، اجماع نظر در این حوزه در میان جناح ها به مراتب بیشتر از اجماع نظر در حوزه های دیگر است. به عبارت دیگر، قانونمندی شعار فراجناحی بوده و می تواند با اقبال ملی مواجه شود.

اما این گزینه استراتژیک به این امر توجه نداشت که:

۱ - اصولاً قانونمندی از نظر تحولات تاریخی، بیش از هر چیز دیگر مدیون رشد نظام سرمایه داری است که برای بقای خود نیازمند پایبندی به قانون است. به عبارت دیگر، بازتولید قدرت نظام سرمایه داری مستلزم پایبندی به قانون است. اگر نظام سرمایه داری را معلول انقلاب فرهنگی و اقتصادی بدانیم، می توانیم ادعا کنیم که در غرب قانونمندی نتیجه تحولات اقتصادی و مقدمه تحولات سیاسی بوده است. این در حالی بود که در این انتخاب استراتژیک تحول سیاسی مقدمه ای برای قانونمندی تصور می شد.

۲ - مسأله اصلی در ایران از یک منظر دیگر نه بی قانونی، بلکه وجود افراد بی قانون بوده است. از همین رو صرف اتکا به ساختارهای قانونی نمی توانست یک گزینه استراتژیک کارآمد باشد. زیرا تجربه های تاریخی نشان داده است که افراد قدرتمندتر و بانفوذتر قانون را به نفع خود تفسیر کرده و حتی تغییر داده اند.

۳ - اصولاً در دنیای مدرن صرفاً در حوزه اقتصاد است که اجماع نظر هم عملی تر و هم کم هزینه تر است. در کشوری مثل اسرائیل، بن گوریون به این نتیجه رسید که نوشتن قانون اساسی او را در پیشبرد اهداف خود با محدودیت مواجه خواهد کرد.

۴ - گزینه استراتژیک قانونمندی محدود به یک حوزه خاص نمی شد و حوزه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حتی مذهبی را هم در بر می گرفت. از همین رو متناسب با میزان قدرتی که در جنبش دوم خرداد کسب کرده بود، نبود. این عدم توازن در نهایت به ضرر جنبش دوم خرداد تمام شد.

۵ - گزینه استراتژیک خاتمی با میزان واقعی قدرت او در عرصه سیاست ایران همخوانی و تناسبی نداشت.

اتکا به قدرت مردم و قدرت جنبش در اتخاذ این استراتژی مهم بود. اگر بازیگران دیگر در مورد زیادی قدرت خود دچار توهم شده بودند، برخی از رهبران فکری جنبش دوم خرداد نیز در برآورد خود از قدرت واقعی خاتمی دچار اشتباه شده بودند. اصولاً در چنین برداشتی به این اصل مهم سیاست توجه نشد که مردم بدون سازماندهی نمی توانند کاری از پیش ببرند و قدرت سازماندهی مخالفان دوم خرداد به مراتب بیشتر از قدرت موافقان آن است. برخی از فعالان سیاسی دوم خرداد، یکی از دلایل تضعیف خود را در صحنه نبودن مردم عنوان می کردند، حال آنکه توجه نداشتند این مردم فاقد مجراهای سازماندهی شده برای ارائه تقاضاهای خود هستند.

۶- بسیاری از فعالان سیاسی جنبش دوم خرداد که در بطن حوادث انقلابی و جنگ بودند، بیشتر به پیروزی و قهرمان شدن فکر می کردند تا قهرمان ماندن. قهرمان ماندن مستلزم آشتی، معامله، کوتاه آمدن و نظایر اینهاست. در حالی که برای قهرمان شدن وجود چنین چیزهایی الزامی نیست.

به این ترتیب، خاتمی با روی آوردن به شعار قانونگرایی، در عمل زمینه را برای تحکیم ساختارهای قانونی که اصلی ترین مانع اصلاحات بودند، فراهم کرد. این چیزی بود که رفبای او بعد از چهار سال به آن پی بردند. آنها از ساختارها به گونه ای استفاده کردند که عملاً امکان مانور را از خاتمی گرفتند. دستگیری و زندانی کردن برخی افراد با توجیهات قانونی (که حداقل در ظاهر قانونی هم بود) و انجام اقدامات متعدد در عمل باعث تضعیف جبهه اصلاحات شد. در این میان، افزایش انتظارات که معلول عملکرد برخی افراد درون جبهه اصلاحات بود، باعث تشدید فضای روانی ناامیدی از اصلاحات شد.

خاتمی و تعامل ساختار - کارگزار

آنچه گفته شد به این معنا نیست که عمر اصلاحات به پایان رسیده است. اصل تعامل میان ساختار و کارگزار می گوید:

۱- خاتمی به عنوان یک کارگزار قدرت تأثیرگذاری بر ساختار را از دست نداد و در صورت بحرانی تر شدن فضا، قدرت تأثیرگذاری او باز هم افزایش یافت.

۲ - از یک منظر واقع بینانه، میزان تأثیرگذاری کارگزار بر ساختار نسبت مستقیمی با قدرت کارگزار دارد. قدرتی که بخشی از آن قدرت سمبلیک پشتوانه مردم است.

۳- ساختارها برخلاف کارگزار فاقد یک هویت منسجم هستند. در درون ساختارها هم گرایش های مختلفی وجود دارد. از همین رو نمی توان گفت ساختار در برابر کارگزار آسیب پذیر نیست. لذا، حتی درون نهادهای مخالف خاتمی نیز طرفداران او نقش مؤثری دارند.

۴- به اجماع رسیدن در حوزه سیاسی به مراتب سخت تر از حوزه اقتصادی است. از همین رو سیاسی کردن فضا، قدرت مانور کارگزار را محدود می کند.